

# فراز و فرود جبهه دوم خرداد!

رقیب یا رقبای شکست خورده با هدف جلب همکاری ایشان و یا دست‌کم کاستن از میزان کارشکنی‌ها در مسیر اجرای برنامه‌های خود. اما

برخلاف این اصول بدیهی، تعدادی از گروه‌های وابسته به جبهه دوم خرداد، و در رأس آنها چند روزنامه و چند نویسنده آتشین مزاج حملات علیه بازندگان انتخابات را تشدید کردند و دامنه افشاکاری و اتهام‌زنی را گسترش دادند که بازندگان را به وحشت انداخت و این باور را در آنها ایجاد کرد که برندگان جز به حذف کامل آنها و حتی نابودی ایشان رضایت نخواهند داد. و البته این بازندگان افراد و گروه‌های بی‌پشتوانه‌ای نیستند که خویش را فاقد امکان مقابله به مثل بدانند و ساکت بنشینند (۱)

سنگرهای فتح شده سرگرم شوند، حالت تهاجمی علیه رقیب شکست‌خورده و آسیب دیده را تشدید کردند.



مجمع روحانیون مبارز، حزب کارگزاران سازندگی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و تعدادی گروه سیاسی دیگر جبهه دوم خرداد را شکل دادند. اینک حزب کارگزاران سازندگی راه خود را جدا کرده است. با این جدایی، آیا جبهه دوم خرداد همان توانمندی قبلی را خواهد داشت؟

در عرف سیاسیون، پایان یک دوره مبارزه انتخاباتی مصادف با آغاز دوره‌ای است که رهبران پیروشدگان دو برنامه را در اولویت قرار می‌دهند: نخست برنامه‌ریزی برای تثبیت دستاوردهای ناشی از پیروزی - و دوم مذاکره با

رویدادهای سیاسی سرگیجه‌آور ایران در نیمه دوم فروردین سال جاری، افراد بسیاری را غافلگیر و بهت‌زده کرد، زیرا در زمانی که نیروهای موسوم به «دوم خرداد»، خود را بیش از هر زمان دیگر نیرومند و کامروا می‌پنداشتند و اکثریت جامعه نیز بر این باور بود، خیزاب‌های بلندی بر سر ایشان فرود آمد.

نخست، در یک اقدام شبانگاهی و غافلگیرکننده ۱۳ روزنامه (و سپس ۳ روزنامه دیگر) که وابسته به جریان دوم خرداد، یا حامی آن بودند، ممنوع‌الانتشار شدند و پس از آن موجی از حملات و اتهامات به سوی شخصیت‌های برجسته این جبهه جریان یافت. در واقع، در چشم برهم‌زدنی نیروهای دوم خرداد از موضع تهاجمی به موضعی انفعالی کشانده شدند. توالی ضربات و اثرگذاری حملات تهاجمی به این جبهه چندان شدید و کارساز بود که تا چند روز پس از آغاز آنها، رهبران جبهه مزبور دچار سرگیجه بودند و نمی‌توانستند واکنشی ولو ضعیف نشان دهند. پس از خروج از این حالت بهت و غافلگیرشدگی نیز، آنها از موضعی کاملاً دفاعی، فقط حملات و اتهامات علیه خود را دفع می‌کردند.

چرا چنین شد و چرا نیروهایی که در دو انتخابات سرنوشت‌ساز (هفتمین انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس ششم) به پیروزی قاطع و شکستنده‌ای بر رقیب نیرومند خود (جناح راست و متحدانش) دست‌یافته بودند به وضعیتی دچار شدند که فقط قادر به دفاعی ضعیف از مواضع و موجودیت خود بودند؟ اهمیت این پرسش‌هنگامی مشخص می‌شود که توجه کنیم این زیر و زبر شدن فقط دو ماه پس از موفقیت بسیار چشمگیر نیروهای دوم خرداد در انتخابات مجلس ششم به وقوع پیوست.

دریافت علل این تغییر وضع حیرت‌آور در گروهی توجه به موضعی است که جبهه دوم خرداد (و یا دست‌کم بخشی از نیروهای آن) پس از پیروزی در انتخابات مجلس ششم اتخاذ کرده بودند؛ آنها به جای آن‌که به تحکیم

بدین ترتیب بازندگان رقابت سیاسی اخیر ضدحمله‌ای را تدارک می‌دیدند که ضمن کم‌رنگ کردن پیروزی طرف برنده، بزرگ‌نمایی بیش از پیش ضعف‌های آن و به چالش کشیدن وی در عرصه‌های جدید (به ویژه در زمینه‌های عقیدتی)، آسیب‌پذیری خود را نیز به حداقل کاهش دهند، اما یک اشتباه تاکتیکی وابستگان به جناح دوم خرداد که با یک بداقبالی قابل پرهیز، نیز همراه شد، موقعیتی باورنکردنی و دور از انتظار را فراروی جناح راست و متحدانش قرار داد، ضمن آن‌که سبب پیوستن یک متحد بسیار نیرومند و مقتدر به جبهه آنها هم شد.

**هاشمی رفسنجانی موضع عوض می‌کند**  
به شرحی که در شماره‌های پیشین این مجله چاپ شده است<sup>(۲)</sup> ائتلاف کارگزاران سازندگی با جناح چپ در انتخابات مجلس پنجم سبب شد جناح راست (محافظه‌کاران) نتوانند برخلاف انتظارشان در آن انتخابات به پیروزی مطلق نایل آیند. این ائتلاف علی‌رغم میل هر دو طرف (هم جناح چپ و هم کارگزاران) به دلایلی که همان زمان آنها را متذکر شدیم<sup>(۳)</sup> نمی‌توانست دائمی باشد، اما به دلیل اصرار محافظه‌کاران بر ادامه روش‌های قبلی خود و عملکرد جزم‌گرایانه ایشان، به درازا کشید و به تدریج با پیوستن تعدادی دیگر از گروه‌ها و شخصیت‌ها به آن، هسته مرکزی جبهه دوم خرداد شد. این جبهه در هفتمین انتخابات ریاست جمهوری با اتحاد و هماهنگی کامل همگی اعضا عمل کرد و توانست با پیروزی خیره‌کننده‌ای آقای سیدمحمد خاتمی را بر مسند ریاست جمهوری بنشانند. گرچه از این مرحله به بعد، و با وجود سهم قابل ملاحظه‌ای که در دولت آقای خاتمی نصیب کارگزاران شد، روابط کارگزاران با برخی از گروه‌های افراطی جریان دوم خرداد به سردی گرایید، اما کارگزاران در مقاطع حساس با جبهه دوم خرداد همکاری تنگاتنگی داشتند. آخرین مورد از این نوع همکاری به مراحل اولیه انتخابات مجلس ششم مربوط می‌شود.

در آخرین مراحل صف‌بندی برای این انتخابات، آقای هاشمی رفسنجانی به طور غیرمنتظره‌ای کاندیدای نمایندگی از تهران شد. شاید بتوان دلیل این کار را به طور خلاصه چنین تبیین کرد که در سطوح کلان مدیریت سیاسی

کشور، این نظریه غالب شده بود که اگر پیروزی دوم خرداد ۱۳۷۶ با پیروز شکننده‌ای در انتخابات مجلس ششم تکمیل شود، مدیریت قوه مقننه (علاوه بر اکثریت عددی) نیز در کنترل جناح چپ قرار خواهد گرفت که در این صورت جناح مزبور فرصت و امکانات لازم برای تصفیه حساب‌های قدیمی، هم با جناح راست و هم با کارگزاران را در اختیار خواهد داشت. به همین دلیل آقای هاشمی رفسنجانی (با وجود آگاهی از امکان آوردن رأی پایین) کاندیدای نمایندگی شد. تصور هم بر این بود که حتی با داشتن رأی پایین، در انتخابات داخلی مجلس ایشان به ریاست مجلس برگزیده می‌شود و در این جایگاه می‌تواند جلوی تندروی‌ها و یکه‌تازی‌های جناح چپ، به ویژه بدنهٔ تندروی آن را بگیرد. (برای آگاهی از دلایل ناخشنودی جناح چپ از کارگزاران و جناح راست رجوع شود به منابع ذکر شده در پی‌نوشت‌های همین مطلب)

## آقای محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، روز ۲۰ اردیبهشت، در مصاحبه‌ای صراحتاً پایان یافتن «عصر دوم خرداد» را اعلام کرد

آقای هاشمی رفسنجانی و گروه‌های حامی ایشان (به ویژه کارگزاران) انتظار نداشتند از حمایت بی‌دریغ جبهه دوم خرداد برخوردار شوند، اما این انتظار را هم نداشتند که کارشکنی و حتی رفتار خصمانه دوم خردادی‌ها را شاهد باشند. اما از همان روز اعلام خبر نامزدی آقای هاشمی رفسنجانی، جبهه تبلیغاتی وسیعی علیه وی گشوده شد که به تدریج بر وسعت آن هم

افزوده می‌شد.

برخلاف بخش‌هایی از جبهه دوم خرداد، محافظه‌کاران با وجود داشتن خرده‌حساب‌های دیرینه با آقای هاشمی رفسنجانی و کارگزاران سازندگی، از حضور آقای هاشمی رفسنجانی در عرصه رقابت‌های انتخاباتی استقبال کردند، زیرا این حضور را عاملی در تعدیل اقتدار نیروهای دوم خردادی که اینک افکار عمومی را از طریق روزنامه‌های متعدد خود و برخورداری از محبوبیت شخصی آقای سیدمحمد خاتمی زیرنقوذ داشتند، ارزیابی می‌کردند. آنها به درستی نتیجه‌گیری کرده بودند که اگر حضور آقای هاشمی رفسنجانی در عرصه انتخابات به تعمیق سردی روابط کارگزاران با جبهه چپ و دیگر نیروهای دوم خردادی منجر شود، و اختلافات فیما بین را به سطح بیاورد، فضای سیاسی کشور (لااقل در سطوح فوقانی تصمیم‌گیری) به سود آنها تغییر خواهد یافت. با وجود این، حتی به مخیله خوش‌بین‌ترین رهبران محافظه‌کاران نیز خطور نمی‌کرد در آتیه‌ای نزدیک شرایطی به وجود آید که آنها از موضع دفاع در مقابل جبهه دوم خرداد، به یک موضع تهاجمی نقل مکان کنند.

غفلت‌زدگی حیرت‌انگیز اکثریت رهبران نیروهای جبهه دوم خرداد در ارزیابی شرایط جدید و شاید غرور ناشی از پیروزی‌هایشان، این فرصت طلایی را در اختیار محافظه‌کاران قرار داد.

در جریان مبارزات انتخاباتی مجلس ششم، نیروهای جبهه دوم علناً و بی‌رودریاستی عدم حمایت خود را از آقای هاشمی رفسنجانی (و در مواردی، مخالفت آشکار با حضور وی در عرصه انتخابات) اعلام کردند و چاپ مقالاتی علیه شخص وی و یا وابستگانش در برخی از روزنامه‌های دوم خردادی آغاز شد. در نقطه مقابل، محافظه‌کاران به ناگهان شروع کردند به تمجید از نقش آقای هاشمی رفسنجانی در دوره انقلاب و بعد از آن، ضمن آن‌که حملات و انتقادات مرسوم خود علیه تیم کاری و خانواده هاشمی رفسنجانی را (مثلاً خانم فائزه هاشمی رفسنجانی) قطع کردند و سیاست سکوت را در این موارد برگزیدند. (در مورد ادامه حملات علیه افرادی نظیر آقای مهاجرانی از سوی ارگان‌های محافظه‌کاران باید گفت آنها می‌دانستند که این افراد راه خود را از کارگزاران

سازندگی جدا کرده‌اند. رویدادهای بعدی درستی این نظریه را به اثبات رساند.

این شرایط در مجموع موجب شد آقای هاشمی رفسنجانی که از یک سو از رسیدن به هرگونه توافق - ولو ضمنی و مقطعی - با نیروهای دوم خردادی مأیوس شده بود و از دیگر سو موجودیت و اقتدار خود، خانواده و دوستانش را در مخاطره جدی می‌دید، از سیاست‌های قبلی خود در قبال جناح چپ و مجموعه نیروهای دوم خردادی دست بردارد و به همکاری با محافظه‌کاران، با هدف مهار کردن جناح چپ و همکاری آن در جبهه دوم خرداد، روی بیاورد. این همان کاری بود که وی یک بار دیگر انجام داده بود: در سال ۱۳۶۷ نیز همکاری آقای هاشمی رفسنجانی با محافظه‌کاران باعث حذف و به حاشیه رانده شدن جناح چپ شده بود.

### یک ارتش در دو جبهه!

برخی از رهبران گروه‌های دوم خردادی متوجه وقوع این تحولات و پیامدهای آن شده بودند و می‌کوشیدند مانع اتحاد مجدد دو جبهه نیرومند سیاسی کشور (محافظه‌کاران و کارگزاران) شوند، (در این مورد می‌توان به عنوان نمونه به مواضع و سخنان حجت‌الاسلام کروبی در زمینه کاندیداتوری آقای هاشمی رفسنجانی که در روزنامه‌های بهمن و اسفند ۱۳۷۸ مندرج است، مراجعه کرد) اما کوشش‌های این گروه نتوانست به اتخاذ سیاستی معقولانه و یک پارچه در این مورد منجر شود. بنابراین بر دامنه حملات برخی از روزنامه‌های دوم خردادی و تعدادی از نویسندگان وابسته به جبهه دوم خرداد علیه آقای هاشمی رفسنجانی، خانواده وی و همکاریانش افزوده شد. برای پی بردن به حجم آتش این حملات کافی است به مصاحبه‌ها و مقالات - مثلاً - آقایان عباس عبدی و محمد قوچانی در روزنامه‌های دوم خردادی، طی بهمن و اسفند سال گذشته و فروردین و اردیبهشت سال جاری (تا پیش از توقیف نشریات دوم خردادی) رجوع کرد.

مخالفان این نوع موضع‌گیری (که زیاد هم نبودند) استدلال می‌کردند: بحث بر سر این نیست که عملکرد آقای هاشمی رفسنجانی، خانواده و همکاریانش قابل انتقاد نیست، در این نکته هم که وی به میدان آمده تا با اشغال کرسی ریاست مجلس بر جبهه دوم خرداد مهار بزند،

نمی‌توان تردید کرد، بحث بر سر این است که نباید کار را به آنجا کشاند که وی، خانواده و همکاریانش علناً و عملاً رودرروی جبهه دوم خرداد قرار گیرند.

کسی به این زینهارهای واقع‌بینانه توجه نکرد. خصوصاً عناصر افراطی گروه‌های دوم خردادی، با این فرض که به پیروزی نهایی دست یافته‌اند، بدیهی‌ترین تاکتیک‌های مبارزه را نادیده گرفتند و به راهی رفتند که به گشودن یک جبهه جدید، وسیع و تمام‌عیار مبارزه در مقابل نیروهای دوم خردادی منجر شد.

## اشتباه بزرگ نیروهای تندروی جبهه دوم خرداد این بود که این جبهه را در آن واحد با دو حریف نیرومند درگیر کردند و سبب اتحاد آنها شدند

نیروهای دوم خردادی در جبهه مبارزه با محافظه‌کاران پیروز شده بودند، اما هنوز سنگرهای فتح شده کاملاً پاک‌سازی و اشغال نشده بود. موضعی که شورای نگهبان در قبال نتایج انتخابات تهران و تعدادی از شهرهای دیگر اتخاذ کرده بود به وضوح نشان می‌داد که پیروشدگان برای تثبیت پیروزی خود هنوز با چالش‌هایی جدی روبه‌رویند و باید تمامی نیروی خود را برای خنثی‌سازی موانعی که برای تثبیت نتیجه انتخابات ایجاد می‌شود، به کار گیرند. اما آنها با غروری که از پیروزی ناشی شده بود، این بدیهیات را نادیده گرفتند و اقدام به گشودن یک جبهه جدید در مقابل رقیبی کردند که در سنگر فرماندهی آن شخصی زیرک، موقع‌شناس، بازی‌شناس و بازی‌ساز نشسته بود. علاوه بر این مشخصات، فرمانده

مزبور از امکاناتی ویژه (ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، پشتیبانی گروه قدرتمند کارگزاران که امکانات اقتصادی غیرقابل تصویری در اختیار دارند و...) برخوردار است. و بالاخره این‌که، خیلی‌ها مشتاقانه انتظار می‌کشیدند این سردار دست اتحاد به سویشان دراز کند.

کاری که عناصر افراطی نیروهای دوم خردادی کردند دقیقاً شبیه کار یک فرمانده است که توان نظامی مشخصی دارد که اگر آن را درست به کار گیرد، شانس پیروزی در یک جبهه زیاد است. اگر این سردار خردمند باشد، ریسک نمی‌کند و نیروهای خود را در یک زمان با دو حریف نیرومند، آن هم در دو جبهه متفاوت درگیر نمی‌سازد، بلکه صبور می‌ماند و پس از حصول اطمینان کامل از پیروزی نهایی در یک جبهه و تثبیت این پیروزی، نیرو و توان خود را صرف مبارزه با حریف دوم می‌کند. نتایج وخیم این بی‌تدبیری بارها در تاریخ ثبت شده است و حتماً فرهیختگان جبهه دوم خرداد از آنها آگاهی دارند، لذا انتظار می‌رفت از ارتکاب چنین اشتباهی حذر کنند و نیروهای خود را در یک زمان در دو جبهه درگیر نسازند. اما این اتفاق افتاد!...

نیروهای متحد شده (کارگزاران، محافظه‌کاران و...) با استفاده از غرور و غفلت‌زدگی پیروزمندان طرح‌های جسورانه‌ای را برای به زانو درآوردن ایشان تدارک دیدند. آنها به درستی درک کرده بودند کارآترین ابزار رقیب، روزنامه‌های تحت اختیار وی است، بنابراین اگر این ابزار از پد اختیار وی خارج شود، با احتمال زیاد زمین‌گیر خواهد شد. پس شبانه نشستند تا بهانه‌ای برای بی‌اثر کردن این ابزار بیابند و توانستند از میان مجموعه قوانین به‌جا مانده از رژیم گذشته ماده‌ای را بیابند که استناد به آن تا حدی توجیه‌گر تعطیل یکباره ۱۳ (و سپس ۱۶) نشریه شود.

تعطیل این تعداد نشریه و اقداماتی از قبیل بازداشت و محاکمه عده‌ای از رهبران و نویسندگان و روزنامه‌نگاران دوم خردادی می‌توانست اعتراض‌ها و مقاومت‌هایی را برانگیزاند، اما یک رویداد غیرمنتظره، جبهه دوم را از این شانس هم محروم کرد و آن را یک‌سره در موضعی انفعالی قرار داد. این شانس را پیامدهای برنامه‌ریزی شده کنفرانس پیرلین در اختیار مخالفان جبهه دوم خرداد قرار داد.

پیش از این که ماجرای کنفرانس برلین را مورد بررسی قرار دهیم لازم است به این نکته اشاره شود که اگر فرصت ناشی از کنفرانس برلین هم پیش نمی آمد، باز هم مجریان طرح به حاشیه راندن نیروهای جبهه دوم خرداد در اجرای برنامه هایشان تردید نمی کردند. مگر نه آن که آنان حمایت برخی از نیرومندترین مراکز و مراجع قدرت و نیز رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام را پشتوانه داشتند؟! باید چنین تجربه هایی پیش آید تا ماهیت، کارکرد و قدرت این مراکز و مراجع و نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام مشخص شود.

کنفرانس برلین اندکی پس از برگزاری انتخابات مجلس ششم برگزار شد و برای آن هم (از سرتاقتاب یا...) عنوان (ایران بعد از انتخابات) برگزیده شده بود. حضور چند عضو برجسته جبهه دوم خرداد در کنار افرادی از نیروهای ملی - مذهبی و از آن مهم تر، کسانی که اندیشه سکولار دارند دو پرسش اساسی را مطرح می کند:

۱- دعوت کنندگان و دعوت شدگان به این عدم تجانس، بیه و ویژه یا در نظر گرفتن حساسیت های موجود در فضای سیاسی ایران توجه داشته اند یا خیر؟ این پرسش خصوصاً در رابطه با وابستگان به جبهه دوم خرداد از یک سو و آنهایی که در چنین کنفرانس حساسی بی پروا از سوکولاریسم دفاع کردند از سوی دیگر، بسیار جدی تر مطرح است.

۲- چه عواملی موجب شد بخش های گزینش شده ای از برخی صحنه ها و گفتارهای این کنفرانس بلافاصله پس از تعطیل ۱۶ نشریه، و مقارن با شروع محاکمه متهمان به ترور آقای سعید حجاریان و نیز اندکی قبل از برگزاری مرحله دوم انتخاب مجلس ششم بخش شود؟ این پرسش ها در حافظه تاریخ باقی خواهد ماند تا زمانی که برای آنها توضیح قانع کننده ای داده شود. و یا یافته شود.

به هر حال در رابطه با اثر این کنفرانس بر سرنوشت جبهه دوم خرداد و روند اصلاحات در ایران (که در شماره گذشته پیرامون ماهیت آن تحلیلی ارائه کردیم) می توان گفت شرکت تنی چند از وابستگان به جبهه دوم خرداد بهترین بهانه را در مناسب ترین و مغتنم ترین فرصت در اختیار مخالفان این جبهه گذاشت و امکانی فراهم آورد که خیلی از کارها (ولو با تمسک به سفسطه)، قابل توجیه شود. حضور گروهی از وابستگان به جریان دوم خرداد در این کنفرانس، آن هم در چنان برهه حساسی از زمان، یا نشان دهند؟ بی تدبیری در مدیریت کلان این جبهه است و یا نشان دهند بی نظمی و فقدان سلسله مراتب تشکیلاتی در این جبهه، که به نظر می رسد این فرض اخیر به واقعیت

نزدیک تر باشد. و این در حالی است که به عکس جبهه دوم خرداد، محافظه کاران از یک انضباط شدید و سلسله مراتبی برخوردارند.

### فروپاشی ها آغاز می شود...

تحولات اخیر بی تردید سرآغاز جابه جایی نیروها و فروپاشی تعدادی از همبستگی ها خواهد بود. به عنوان یک نمونه می توانیم به جدایی حزب کارگزاران سازندگی از جبهه دوم خرداد از یک سو و جدایی عناصر قدرتمندی از حزب مزبور از سوی دیگر اشاره کنیم:

پس از سخنرانی معروف آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه مورخ ۱۳۷۹/۲/۹، آقای غلامحسین کرباسچی که از زمان زندانی شدن و سپس آزادی از زندان در مقام دبیر کلی حزب کارگزاران سازندگی اعلامیه ای را به امضای او ندیده بودیم، در اطلاعیه ای که به عنوان دبیر کل این حزب صادر کرد به نحو غیرمستقیم این نکته را یادآور شد که آن اظهارات (اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی) و هر اظهار نظر دیگری نباید به منزله مواضع رسمی حزب کارگزاران سازندگی تلقی شود، زیرا دیدگاه های حزب در قالب بیانیه های دوم خرداد اعلام خواهد شد. بلافاصله آقای مرعشی قائم مقام حزب کارگزاران سازندگی که ضمناً خوبشاوند نزدیک آقای هاشمی رفسنجانی است اعلام کرد که بیانیه های سیاسی حزب مزبور فقط از طریق کمیته سیاسی آن صادر می شود (یعنی که نظریات آقای کرباسچی مورد تأیید حزب کارگزاران سازندگی نیست). هنوز پژواک این اظهار نظر ادامه داشت که آقای محمدهاشمی (برادر رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام) به عنوان دبیر کمیته سیاسی حزب اعلام کرد: بیانیه هایی که این روزها به نام جبهه دوم خرداد منتشر می شود، ظاهراً دیدگاه های افراد است... و... حزب کارگزاران سازندگی همچون دیگر احزاب تشکیل دهنده جبهه دوم خرداد، مواضع تشکیلاتی خود را به صورت مستقل اعلام می کند.

اگر مجموع این رویدادها را نتوان انشعاب نامید، پس چه عنوان و تعریفی را می توان برای آن ارائه کرد؟!

محتاطانه ترین برداشتی که از این اظهار نظرها می توان کرد این است که خانواده هاشمی رفسنجانی و بخش عمده ای از برجستگان حزب کارگزاران سازندگی راه خود را از راه گروه های دوم خردادی جدا کرده اند، ضمن این که پرداخت تاوان این جدایی را که ممکن است انشعاب افرادی نظیر غلامحسین کرباسچی، دکتر عطاءالله مهاجرانی و دیگران از حزب باشد، پذیرفته اند!!

یک سند قابل توجه در این زمینه، گفته های

## غفلت زندگی حیرت انگیز اکثریت رهبران جبهه دوم خرداد در ارزیابی شرایط جدید، فرصتی طلایی را در اختیار محافظه کاران قرار داد

آقای محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام است. وی روز ۱۳۷۹/۲/۲۰ در رابطه با تعطیلی مطبوعات گفته است: «... من اگر جای قوه قضاییه بودم جلوی آقای مهاجرانی را می گرفتم و مطبوعات را آزاد می گذاشتم، اما نمی دانم چرا این کار را نکردند... و... من از همان زمان [که] آقای مهاجرانی با چند تا از دوستانشان، چندماه مانده به دوم خرداد دنبال این بودند که قانون اساسی را اصلاح و رییس جمهوری را مادام العمر کنند، دریافتیم که این دوستان نمی توانند پاسدار آزادی باشند...»

توجه به سوابق و جایگاه گوینده این سخنان، میزان اهمیت و اثرگذاری اظهار نظرهای وی را مشخص می کند. آقای محسن رضایی سالها فرمانده سپاه پاسداران بوده است و هم اکنون نیز در این نیرو جایگاه و طرفدارانی دارد. وی پس از استعفا از سمت فرماندهی سپاه، با حمایت آقای هاشمی رفسنجانی، به دبیری مجمع تشخیص مصلحت نظام برگزیده شد. در جریان انتخابات مجلس ششم وی از سمت خود استعفا داد تا یکی از کرسی های مجلس را اشغال کند، اما موفق به کسب رأی لازم نشد. پس از این ناکامی، بار دیگر و باز هم با حمایت آقای هاشمی رفسنجانی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام شد.

این سوابق نشان می دهد که ۱- جایگاه او در تشکیلاتی که تحت اراده و اداره آقای هاشمی رفسنجانی (پدر معنوی کارگزاران) است در چه حد و مرزی قرار دارد، و ۲- بر این اساس، سخنان وی را نمی توان یک اظهار نظر فردی تلقی کرد.

بر همین مبنا، دیگر سخنان آقای محسن رضایی در همین روز جای تأمل فراوان دارد. «... دوره جدید مردم سالاری که با حضور و مشارکت گسترده مردم در صحنه، از دوم

خرداد ۷۶ با انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری آغاز گشت، با انتخابات مجلس ششم پایان گرفت و مردم به این نتیجه رسیدند که تا حالا نوبت حضور ما در صحنه بوده، اکنون نوبت نظام و دولت است که پاسخگوی ملت باشد.»

سخنی صریح، شفاف و بی‌پرده است که شنیدن آن را فقط از زبان یک نظامی انقلابی که سال‌ها نیز فرماندهی جبهه‌های جنگ را برعهده داشته است، می‌توان انتظار داشت.

بنا به صراحت موجود در این سخنان، از نظر دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام:

الف: عمرجبهه دوم خرداد به سر آمده است.  
ب: پس از ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ (انتخابات مجلس ششم) دیگر مردم و آرای آنها در عرصه تصمیم‌گیری‌های کلان نقشی ندارند. مردم در انتخابات مزبور علاوه بر رأی دادن به نامزدها، به این موضوع رأی داده‌اند که از این پس نه نمایندگان منتخب ایشان، بلکه نظام و دولت پاسخگوی انتظارات و نیازهای ایشان است؛ انتظارات و نیازهایی که تا این زمان در شعارهای جبهه دوم خرداد متبلور بوده است. دلیل این تصمیم‌گیری را نیز از زبان دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام بشنویم:

«... در نخستین روزهای پس از برگزاری انتخابات [مجلس ششم]، بیانیه‌های جبهه دوم خرداد، به ویژه بیانیه تبریک به رهبری و نیز سخنان آقای حجاریان در نشست فراکسیون مشارکت برای مجلس آینده حکایت از این می‌کرد که این جبهه در جهت تعریف سیاسی جدید خود حرکت می‌کند، اما تحولات بعدی موجب شد به تدریج کنترل جبهه در این زمینه از دست برود...»

این سخنان، و سخنان دیگری که در همین گفتار از سوی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام بیان شد (و فرصت واگو کردن همه آن‌ها در این مجال محدود وجود ندارد) چگونگی نگرش مدیریت کلان کشور را در مورد آینده جبهه دوم خرداد، نشان می‌دهد. اگر این سخنان را در کنار سخنان دیگر شخصیت‌های برجسته بگذاریم، و روند عمل و تصمیم‌گیری شورای نگهبان در مورد انتخابات مجلس ششم را هم، مدنظر قرار دهیم، آنگاه مشخص خواهد شد جبهه دوم خرداد چه آینده‌ای را پیش‌رو دارد.

اما این نکته را هم از یاد نبریم آنچه تاکنون در این نوشتار ذکر شد، مواضع و دیدگاه‌های دیگران است. ما هنوز از مواضع جدید بزرگان جبهه دوم خرداد آگاهی لازم را نداریم تا بدانیم آنان چه واکنشی در برابر تحولات جدید نشان خواهند داد؟ به حالت انفعالی می‌افتند و تسلیم جریان‌ات می‌شوند؟ جبهه می‌گیرند و به مقابله برمی‌خیزند؟ و یا اقدام به بازسازی تشکیلاتی و

تجدیدنظر در روش‌های خود خواهند کرد؟ با همه این‌ها یک نکته مسلم است و آن این‌که برخورد با پدیده دوم خرداد با مقاومت‌هایی جدی روبه‌رو خواهد شد، کما این‌که دو روز پس از بخش سخنان آقای محسن رضایی ۲۰۰ تن از روحانیون، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم اطلاعیه مفصلی در دفاع از جریان دوم خرداد منتشر کردند که برخی از برجسته‌ترین نکات آن از این قرار است:

نیازمند است، دوم خرداد خونی تازه بود که در رگ‌های انقلابی اسلامی جاری شد و مخالفت‌ها و مقابله با آن یا از جهل و بی‌خبری ناشی می‌شود یا از در خطر دیدن منافع و پایان یافته دیدن فرصت‌های بادآورده‌ای که از سرمایه ملت صرف خواست‌های فردی و گروهی شده است.»

به هر حال، زمانی که این تحلیل نگاشته می‌شد هنوز روند تحولات ادامه داشت، بنابراین



جوانان و مسن‌ترهای بی‌تفاوت نیروی اصلی دوم خرداد را تشکیل می‌دادند. آنچه باعث اقبال این گروه‌ها به جریان دوم خرداد شد مواعیدی بود که جبهه مزبور می‌داد و در راستای نیازها و انتظارات آنان قرار داشت. اکنون که آقای محسن رضایی پایان جریان دوم خرداد را اعلام می‌کند، باید دید نیازها و انتظارات این گروه‌ها برآورده شده، و اگر نشده، متولیان چه پاسخی برای کسانی که به مواعید جبهه دوم دل خوش کرده بودند دارند؟

خوانندگان محترم را به مرور بخش زیرچاپ (صفحه ۴) همین شماره فرا می‌خوانیم. □

۱- از قول آقای محسن رضایی در مصاحبه روز ۷۹/۲/۲۰ وی آمده است: «وی اظهارات بعضی منتخبین مردم برای مجلس ششم که در اسفندماه سال گذشته مبنی بر برگزاری فراندوم یا محدود کردن و زیر سؤال بردن شورای نگهبان در آینده را بیان کردند را از علایم آغاز عدم تعادل در جبهه دوم خرداد عنوان کرد و افزود: با ترور حجاریان این تعادل کاملاً بر هم خورد و برخی دوستان وضعیت را به قبل از ۲۹ بهمن برگشت داده و با عصبانیت به بعضی نهادهای انقلابی، همچون سپاه و بسیج اتهام زدند.

۲- رجوع شود به مقاله «دولت آقای خاتمی؛ چالش‌ها، امیدها و چشمداشت‌ها»، شماره ۷۷ همین نشریه - تیرماه ۱۳۷۶ - صفحات ۱۶-۱۱ و مقاله تحلیلی «... پس از استیضاح»، شماره ۹۰- مردادماه ۱۳۷۷ - صفحات ۱۶-۱۳ همان منابع ۳-

اعلامیه مزبور با اشاره به دو گروه مخالفان عمدهٔ جبهه دوم خرداد مواضع آنها را چنین تبیین می‌کند «گروهی که نه انقلاب را قبول دارند و نه دوم خرداد را، و آن را انقلابی در جهت مخالفت با انقلاب اسلامی و حرکتی برای نفی دست‌آوردهای انقلاب شکوهمند اسلامی می‌خوانند و می‌خواهند، و گروه دیگر که مع‌الاسف با شعار دین‌خواهی و پاسداری ارزش‌ها به میدان آمده‌اند و تصریحاً یا تلویحاً به مخالفت با دوم خرداد می‌پردازند و این حادثه عظیم را حرکتی ضددینی و حاصل توطئه دشمنان و مخالف ارزش‌ها تلقی می‌کنند.»

بیانیه مورد بحث از دوم خرداد به عنوان «مکمل و متمم ۲۲ بهمن» نام‌برده و متذکر شده است که «هر نظام زنده و حرکت بالنده‌ای هر از چندگاه به چنین موقعیت‌ها و اصلاحاتی